

تجاوز نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان و سربر آوردن القاعده

دکتر مهدی عباس زاده فتح آبادی

پیشگفتار:

تجاوز نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان اثر چشمگیر در تندرو شدن جریان اسلامگرایی داشته است. این جنگ که نقطه چرخشی در روند اسلامگرایی شمرده می‌شود، فضایی بی‌مانند در روابط بین‌الملل پدید آورد که سرانجام به پا گرفتن سازمان القاعده انجامید. در این نوشتار این فضا را بررسی خواهیم کرد. نخست به تجاوز نیروهای شوروی به افغانستان و بازتابهای آن در سطح جهان اسلام و سپس به «عرب-افغان»ها - جنگجویان داوطلب مسلمان عرب که از سراسر جهان اسلام به کمک مجاهدین افغان شتافتند - می‌پردازیم و چگونگی سربر آوردن داوطلبان، نقش سران عرب - افغانها در ساختن و پرداختن افکار و باورهای آنان و نکاتی از این دست بررسی می‌کنیم؛ سپس به پشتیبانی آمریکا از عرب-افغانها و پا گرفتن سازمان القاعده نگاهی خواهیم انداخت و به بررسی افکار و باورهای سه تن از چهره‌های اثرگذار در پاگیری القاعده یعنی عبدالله عزام، اسامه بن لادن و ایمن الظواهری و وجوه اختلاف و اشتراک آنان و همچنین ساختار القاعده می‌پردازیم. بررسی کوتاهی نیز در مورد وضع بن‌لادن و القاعده پس از پایان گرفتن جنگ در افغانستان خواهیم کرد.

تجاوز نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان

و واکنش کشورهای اسلامی

تجاوز نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان، در سایه جنگ سرد رخ داد. کشورها و گروه‌هایی که پیوسته به اردوگاه خاوری یا اتحاد جماهیر شوروی بودند (مانند سوریه، لیبی، یمن جنوبی و سازمان آزادیبخش فلسطین) از مسکو پشتیبانی و عمل تجاوز کارانه آنرا تأیید می‌کردند. در برابر، کشورهای وابسته به اردوگاه باختری یا آمریکا (مانند عربستان، مصر، پاکستان، اردن، مراکش و کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس) از مجاهدین افغانی در برابر شوروی پشتیبانی می‌کردند.

عربستان از دهه ۱۹۷۰، بویژه پس از افزایش بهای نفت، برای تأمین منافع خود و همچنین در راستای سیاستهای آمریکا برای رویارویی با ایدئولوژیهای ناسیونالیستی و سوسیالیستی، بویژه پان‌عربیسم ناصری، پشتیبان سرسخت اسلامگرایی بود. عربستان از جنگ در افغانستان بهره‌سیاسی می‌برد، زیرا نه تنها با پشتیبانی از مجاهدین افغان خود را نیروی رهبری کننده در زمینه آزادسازی افغانستان، بی‌دخالت مستقیم در جنگ، به جهان اسلام معرفی می‌کرد، بلکه بسیاری از جوانان ماجراجو و تندرو را به بهانه کمک به

مجاهدین، از کشورش دور می‌کرد.^۲ عربستان برای رویارویی با دو خطر بزرگ درونی و بیرونی در ۱۹۷۹ سرمایه‌گذاری هنگفتی در پشتیبانی از نیروهای تندرو اسلامی در افغانستان کرد. خطر درونی، تندروهای وهابی به رهبری جهیمان العتیبیه بودند که مسجد بزرگ مکه را در همان سال گرفتند و خواستار سرنگونی سعودیها و برپایی دولت اسلامی واقعی شدند. خطر بیرونی نیز انقلاب اسلامی ایران بود که خطر مهمی برای حکومت‌های اقتدارگرا در حوزه خلیج فارس به شمار می‌رفت. دولت عربستان برای گسترش وهابیت و دور کردن نیروهای وهابی تندرو و ایستادگی در برابر انقلاب شیعی ایران، سرمایه‌گذاری هنگفتی در افغانستان و پاکستان کرد و ۳ میلیارد دلار برای جنگ در افغانستان پرداخت. عربستان همچنین ایستگاه مهمی برای بردن جنگجویان عرب به افغانستان بود.^۳

دو بانک عربستان یعنی «دار المال الاسلامی» (تأسیس در ۱۹۸۱) و «دلال البرکه» (تأسیس در ۱۹۸۲) به جنگ در برابر نیروهای نظامی شوروی کمک مالی می‌کردند. این بانکها افزون بر منابع گسترده دولتی از منابع خارجی و کمک‌های شخصی از راه مساجد و بنیادهای نیکوکاری نیز بهره‌مند می‌شدند.^۴

دولتهای پاکستان و مصر نیز با گسیل داشتن داوطلبان جنگجوی عرب به افغانستان، سخت از مجاهدین پشتیبانی می‌کردند. آنها از يك سو ابر قدرت پشتیبان خود یعنی ایالات متحده را مجاب می‌کردند که لازم است نیروهای معترض جهادی را که خطری بزرگ برای آنها شمرده می‌شدند به افغانستان روانه کنند و از سوی دیگر از راه همنوایی با شعار جهاد در برابر کمونیسم، برای خود مشروعیت می‌تراشیدند. این دولتها، بویژه دولت اسلامی ضیاءالحق در پاکستان، با بهره‌گیری از پوشش رسانه‌ای گسترده، جوانان را به جنگ بی‌پایان با «بی‌خدایان اشغالگر» فرامی‌خواندند.^۵

«عرب - افغانها» و جنگ افغانستان

رفته رفته اسلامگرایان در کشورهای گوناگون به این پندار رسیدند که درگیری در افغانستان، جنگ کمونیسم و اسلام است. این گمان، اسلامگرایان عرب را به

○ تجاوز نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان اثر چشمگیر در تندرو شدن جریان اسلامگرایی داشته است. این جنگ که نقطه چرخشی در روند اسلامگرایی شمرده می‌شود، فضایی بی‌مانند در روابط بین الملل پدید آورد که سرانجام به پا گرفتن سازمان القاعده انجامید.

خشونت هر چه بیشتر پیش رفتند.

یکی از چهره‌های برجسته در میان «عرب-افغانها» که نقشی برجسته در کشیدن پای داوطلبان عرب و مسلمان به جنگ افغانستان داشت، دکتر عبدالله یوسف عزام (۱۹۸۹-۱۹۴۱)، مبارز فلسطینی و از بریاکنندگان جنبش جهادی حماس بود. او که آموزشهای مذهبی دیده بود و درجهٔ دکتری در فقه اسلامی از دانشگاه الازهر داشت، در نخستین سالهای دههٔ ۱۹۸۰ با صدور فتوایی دربارهٔ واجب بودن جهاد در افغانستان، شور و شوق بسیاری از جوانان مسلمان را برانگیخت.^{۱۰}

عزام در ۱۹۸۴ در پيشاور و در منطقهٔ مرزی میان پاکستان و افغانستان سازمانی با عنوان «مکتبه الخدمه» یا «اداره خدمات (مجاهدان)» برپا کرد که به کار جذب، تأمین مالی و آموزش نظامی داوطلبانی می‌پرداخت که از سراسر جهان اسلام به آنجا می‌آمدند و سپس به افغانستان فرستاده می‌شدند.^{۱۱} «مکتبه الخدمه» در ۳۵ کشور و از جمله در آمریکا شاخه‌هایی داشت که به جذب جنگجویان داوطلب می‌پرداختند.^{۱۲} شاخهٔ این سازمان در آمریکا، بیشتر در شهر بروکلین فعال بود.^{۱۳}

نوشته‌های عزام در زمینهٔ جهاد و بویژه جهاد در برابر اتحاد جماهیر شوروی، در سطح جهان انتشار می‌یافت. عنوان یکی از این نوشته‌ها این بود: «به کاروان بپیوندد و از سرزمینهای اسلامی دفاع کنید».^{۱۴} «الجهاد»، نشریهٔ اصلی «عرب-افغانها» نیز مطالب بسیاری از عزام چاپ می‌کرد. عزام در نوشته‌هایش تأکید می‌کرد که جهاد به سبب نیرومندی و زنده شدن جهان اسلام، پا گرفتن دوبارهٔ جامعهٔ اسلامی در زمان پیامبر (ص)، اتحاد جهان اسلام، برپایی خلافت اسلامی و سرانجام، تبدیل شدن اسلام به یک قدرت جهانی خواهد شد.^{۱۵}

عزام بر فرهنگ شهادت انگشت می‌گذاشت و از این راه به تشویق و تحریک نیروهای جهادی می‌پرداخت. او بر آن بود که «زندگی امت مسلمان تنها وابسته به جوهر علما و خون شهداست. چه چیز زیباتر از نوشتن تاریخ امت با جوهر یک عالم و خون اوست. نقشه تاریخ اسلامی با دورنگ سیاه و سرخ شکل گرفته است و زیباتر از همه آنکه قلم و خون از یک نفر باشد... این گونه امت به حرکت واداشته می‌شود. به همان اندازه

○ عربستان از دههٔ ۱۹۷۰، بویژه پس از افزایش بهای نفت، برای تأمین منافع خود و همچنین در راستای سیاستهای آمریکا برای رویارویی با ایدئولوژیهای ناسیونالیستی و سوسیالیستی، بویژه پان عربیسم ناصری، پشتیبان سرسخت اسلامگرایی بود. عربستان از جنگ در افغانستان بهرهٔ سیاسی می‌برد، زیرا نه تنها با پشتیبانی از مجاهدین افغان خود را نیروی رهبری کننده در زمینهٔ آزادسازی افغانستان، بی‌دخال مستقیم در جنگ، به جهان اسلام معرفی می‌کرد، بلکه بسیاری از جوانان ماجراجو و تندرو را به بهانهٔ کمک به مجاهدین، از کشورش دور می‌کرد.

افغانستان خشکتر و متعصبانه‌تر بود. بسیاری از عربهایی که به افغانستان می‌رفتند به اندیشه‌های سلفی و وهابی پایبند بودند، اما بیشتر افغانها از مذهب حنفی پیروی می‌کردند (دئوبندی‌ها) که از نظر فکری و فرهنگی، کمتر محافظه کار به شمار می‌آید.

تنها چیزی که همهٔ آنان را به هم پیوند می‌داد، دشمن مشترک بود. حتا نگاه آنان به دشمن مشترك هم متفاوت بود: «عرب-افغانها» مبارزهٔ ایدئولوژیک با اشغالگران سرزمینهای اسلامی و دفاع از امت اسلامی بود؛ در حالی که افغانها در راه آزادی میهن خود از دست روسها و کمونیستهای بومی (هوادران حزب «دموکراتیک خلق») که در ۱۹۷۸ با کودتای ساخته و پرداختهٔ روسها روی کار آمده بودند، می‌جنگیدند. به سخن دیگر، نگاه «عرب-افغانها» جهانی بود و نگاه افغانها، بومی.^{۱۶}

افغانها در جریان این جنگ بر اثر آشنایی با باورهای تند «عرب-افغانها» به تندروی کشیده شدند و این پدیده، اثری کارساز بر جامعهٔ افغانستان پس از جنگ گذاشت. خود «عرب-افغانها» نیز در سایهٔ این جنگ به سوی

اردو گاه «دار اتنا»، «خلدان»، «صادق»، «صیدا»، «خالد بن ولید»، «المأسده» و «الفاروق» یاد کرد. ابن لادن در دوران جنگ، توجه بسیاری از جنگجویان را به خود جلب کرد، زیرا تنها جنگجوی داوطلبی بود که خانواده‌ای ثروتمند و میلیون‌ها دلار پول در دست داشت. بن لادن حتا در برخی عملیات خطرناک جنگی نیز حضور پویا داشت. آوازه دلیری و جسارت او در جنگ و همچنین نشست و برخاستش با سربازان عادی و خوردن خوراکیهای ساده مانند ماست، گوجه فرنگی و نان خشک، سبب شد محبوبیت او در میان جنگجویان به تندی افزایش یابد.^{۲۱} ثروت، نفوذ، شجاعت و نیز ساده‌زیستی بود که از او رهبری فرهمند ساخت. همه اینها در پذیرفته شدن اندیشه‌های او در زمینه پایه گذاری نظام خلافت و اتحاد جهان اسلام در چارچوب واحد، از سوی بسیاری از جنگجویان افغان و غیر افغان مؤثر بود. بن لادن و مجاهدان مصری از همان آغاز خواستار برپایی دولتهای اسلامی به جای دولتهای غیر مذهبی در کشورهای مسلمان بودند و به جنگ افغانستان همچون يك فرصت می‌نگریستند.^{۲۲}

ایمن الظواهری، رهبر جهاد اسلامی مصر و از نظریه پردازان مدرن در زمینه اسلام تندرو، از دیگر چهره‌های برجسته در میان «عرب-افغانها» بود که از دید فکری اثر بسزای بن لادن گذاشت. این پزشک جراح

○ هدف «عرب-افغانها» مبارزه

ایدئولوژیک با اشغالگران سرزمینهای اسلامی و دفاع از امت اسلامی بود؛ در حالی که افغانها در راه آزادی میهن خود از دست روسها و کمونیستهای بومی (هواداران حزب «دموکراتیک خلق») که در ۱۹۷۸ با کودتای ساخته و پرداخته روسها روی کار آمده بودند، می‌جنگیدند. به سخن دیگر، نگاه «عرب-افغانها» جهانی بود و نگاه افغانها، بومی.

که شمار علمای شهید افزایش یابد شمار ملت‌هایی نیز که از خطر زوال نجات می‌یابند و از خواب ناآگاهی بیدار می‌شوند بیشتر خواهد شد.^{۱۶}

عبدالله یوسف عزام می‌گفت: «تاریخ نوشته نمی‌شود مگر با خون. بنای شکوه ساخته نمی‌شود مگر با کاسه‌های سر. افتخار و احترام ایجاد نمی‌شود مگر بر بنیاد جنازه‌ها و معلولیت‌ها... کسانی که فکر می‌کنند می‌توانند جوامع را بی‌خون و قربانی دگرگون کنند، جوهر دین را نشناخته‌اند و شیوه و سنت بهترین پیامبر خدا [حضرت محمد (ص)] را در نمی‌یابند.»^{۱۷}

از دیگر کسانی که نقشی برجسته در جذب نیروهای جهادی بازی کرد، شیخ عمر عبدالرحمان از رهبران جماعت اسلامی مصر بود که پس از کشته شدن عزام در ۱۹۸۹ به دست چند تن ناشناس، گروهی او را رهبر معنوی جهادگرایان بین‌المللی به‌شمار می‌آوردند. شیخ نایبنا سفرهایی چند به کشورهای خاورمیانه، جنوب آسیا، اروپا و آمریکا کرد تا با سخنرانی و دیدار با سران گروه‌های اسلامگرا در سراسر جهان به جذب نیرو و کمک‌های مالی برای جنگ در افغانستان بپردازد.^{۱۸}

و اما اسامه بن لادن، میلیارد در عربستانی، چهره دیگری است که از راه‌های گوناگون، بویژه در زمینه مالی، کمک‌هایی کارساز به مجاهدین کرد. اسامه که به هنگام تحصیل در رشته مهندسی شهری در دانشگاه عبدالعزیز در عربستان از راه کسانی همچون عبدالله عزام استاد دانشگاه و محمد قطب، برادر سید قطب، با افکار اسلامگرایانی مانند حسن البنا مودودی و سید قطب آشنا شده بود، جنگ در افغانستان را زمینه‌ای مناسب برای پیاده کردن اندیشه‌های جهادی آنان یافت.^{۱۹}

بن لادن به هنگام تجاوز نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان (۱۹۷۹) دانشگاه رارها کرد و به پاکستان رفت. او در راه اندازی «مکتبه الخدمه» در پیشاور کمک‌های چشمگیر به عزام کرد و همچنین اردو گاه‌های آموزش نظامی بسیاری در پاکستان و افغانستان با تلاشهای او برپا شد تا به نام نویسی، آموزش، سازماندهی هزاران جنگجوی عرب و فرستادن آنان به افغانستان بپردازند. در میان این اردو گاهها می‌توان از

اسلامگرایان تندرو پشتیبانی می‌کرد و از همین رو آنان را «اسلامگرا» (نه بنیادگرا) می‌خواند. در دهه ۱۹۶۰، پشتیبانی آمریکا از اسلامگرایان، بویژه اخوان المسلمین مصر، مایهٔ پی‌گرفتن ائتلافی در برابر مسکو و جمال عبدالناصر شد. دولت آمریکا این سیاست را بیشتر با دست دولتهای عربستان و تا اندازه‌ای پاکستان پیش می‌برد، ولی رهبری واقعی این جریان را تندروان وهابی و کهنه کار عربستان داشتند.^{۲۵}

پشتیبانی آمریکا از اسلام سیاسی در جریان جنگ افغانستان بالا گرفت و از پوشیدگی نیز در آمد. آمریکا با پشتیبانی از «عرب - افغانها»، می‌کوشید همانند درسی که خود در ویتنام آموخته بود، در افغانستان به اتحاد جماهیر شوروی بدهد.^{۲۶} هر چند نیروهای اسلامگرای سنتی وهابی - سلفی و اخوان المسلمین به آمریکا بی‌اعتماد و بدبین بودند، ولی از دید ایدئولوژیک، دشمن کمونیسم و ناسیونالیسم غیرمذهبی عرب شمرده می‌شدند. اسلامگرایان سنتی و بنیادگرا ناگزیر از گزینش میان اردوگاه غرب و اردوگاه شرق شدند و سرانجام به هواداران غرب که شرشان در آن دوره زمانی کمتر بود، پیوستند. به گفتهٔ برنارد لوئیس از مشاوران بلندپایهٔ دولت آمریکا در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، اسلامگرایان سیاسی هر چند اقتدار طلب و مستبد بودند، اما ضد غربی نبودند^{۲۷}، چون خطر غرب را برای ارزشها و منافع خود در آن دوران بزرگ نمی‌یافتند.

برداشت یکسان از دشمن مشترک، ائتلاف تاکتیکی ایالات متحده و اسلامگرایان سیاسی را توضیح می‌دهد. دولت آمریکا از خطر اسلام انقلابی آگاه بود، چون در انقلاب ایران به خوبی دیده می‌شد که انقلابیهای

مصری که در ترور انور سادات نیز دست داشت، در ۱۹۸۵ از مصر رفت و یک سال پس از آن، به ظاهر برای درمان زخمیهای جنگی، روانهٔ افغانستان شد. او در آنجا با اسامه دیدار کرد و به سرعت تبدیل به نزدیکترین فرد به او شد. الظواهری نقشی بسیار برجسته در تحول فکری و عملی بن‌لادن داشت. مراد الظواهری از رفتن به جنگ، به گفتهٔ خودش، بیشتر بازسازی و سازماندهی دوباره یک شبکه نظامی جهادی در پایگاهی امن و دور از مصر برای دنبال کردن مبارزه با رژیم مصر بوده است.^{۲۳} بسیاری دیگر از «عرب - افغانها» هم در واقع افغانستان را میدانی برای به دست آوردن تجربهٔ نظامی می‌دانستند تا با داشتن تجربه و مهارتهای نظامی پس از بازگشت به کشورشان بتوانند نبرد با رژیمهای فاسد را بهتر و کارسازتری گیرند.^{۲۴}

آمریکا و اسلامگرایان

در نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم، جنگ سرد سیاستهای جهانی را تعیین می‌کرد. در دوران جنگ سرد، اتحاد جماهیر شوروی یا کمونیسم بزرگترین خطر برای منافع ملی آمریکا شمرده می‌شد. هر چند ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بارها در پوشش جنگ‌های نیابتی رودرو شده بودند، ولی از برخورد مستقیم پرهیز می‌کردند. آمریکا از راه سیا، برای پشتیبانی از دولتها و احزاب دست راستی، سرمایه‌گذاری کلان می‌کرد و برای نمونه، دست دولتهای بنیادگرای عربستان و پاکستان را در برابر دولتهای هوادار کمونیسم مانند سوریه، لیبی و مصر در دوران جمال عبدالناصر، می‌گرفت.

در واقع، یکی از سیاستهای کلان ایالات متحده در دوران جنگ سرد، پشتیبانی از اسلام بعنوان یک راهبرد سیاسی بود که باورهای الحادی و اصول کمونیسم را بر نمی‌تافت. بر پایهٔ این سیاست، دین اسلام به یک مکانیسم دفاعی کارساز در برابر کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شد. بدین سان، در دوران جنگ سرد، بویژه پس از دههٔ ۱۹۶۰ برای جلوگیری از گسترش ناسیونالیسم سوسیالیستی تندرو، بویژه ناصر بسم، پیوندی میان سیاستهای آمریکا و اسلام سیاسی پدید آمد.

آمریکا در آغاز با احتیاط و به گونه‌ای پوشیده از

○ **افغانها در جریان این جنگ بر اثر آشنایی با باورهای تند «عرب - افغانها» به تندروی کشیده شدند و این پدیده، اثری کارساز بر جامعهٔ افغانستان پس از جنگ گذاشت. خود «عرب - افغانها» نیز در سایهٔ این جنگ به سوی خشونت هر چه بیشتر پیش رفتند.**

○ عبدالله یوسف عزام می گفت: «تاریخ نوشته نمی شود مگر با خون. بنای شکوه ساخته نمی شود مگر با کاسه های سر. افتخار و احترام ایجاد نمی شود مگر بر بنیاد جنازه ها و معلولیت ها. . . کسانی که فکر می کنند می توانند جوامع را بی خون و قربانی دگرگون کنند، جوهر دین را نشناخته اند و شیوه و سنت بهترین پیامبر خدا [حضرت محمد (ص)] را در نمی یابند.»

استیونگر در اختیار مجاهدین گذاشت.^{۳۵} برنامه های آموزشی، حتی آموزش مستقیم نیروهای داوطلب در خود آمریکا را در بر می گرفت؛ مراکز «آ.پ. هیل فورت» A. P. Hill Fort، اردوگاه «پیکت» Picket Camp، «کلاه سبزهای ویرجینیا» Virginia Green Berets و مرکز آموزش نیروی دریایی ایالات متحده در «سیلز» Seals برای این منظور در نظر گرفته شده بود.^{۳۶}

گفتنی است که مجاهدین عرب رفتار و افکاری در هواداری از آمریکا نداشتند. عزام و بن لادن بی گمان از دریافت موشکهای «استیونگر» آمریکایی خوشنود بودند، ولی نمی خواستند خود را به آمریکا بفروشند. آنان حتی هنگامی که آمریکا پشتیبانان در برابر روسها بود، به سخنرانیهای برانگیزاننده ضد آمریکایی می پرداختند. عزام هنگامی که برای گردآوری کمکهای مالی به آمریکا می رفت، در برابر همگان به دولت آمریکا ناسزا می گفت.^{۳۷} مجاهدین عرب جنگ افزارهای آمریکایی را از سیا یا حتی سازمان اطلاعات پاکستان نمی گرفتند، بلکه در بیشتر موارد آنها را از گروه اسلامگرای گلبدین حکمتیار دریافت می کردند.^{۳۸}

جنگ افغانستان و سربر آوردن رادیکالیسم اسلامی

تجربه جنگ افغانستان، هم جنگجویان افغان و هم غیر افغان را به تندروی کشاند. افغانهای غیر جهادی از

ایرانی چگونگی بر ضد آمریکا موضع می گیرند؛ اما به هر رو، خطر کمونیسم را بزرگتر می شمرد.^{۳۸} قدرت گرفتن بن لادن و القاعده، در واقع و به گفته چامسکی «بهای پیروزی ایالات متحده بر اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان بود».^{۳۹} جهاد مورد پشتیبانی آمریکا در برابر اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان بود که زمینه را برای سربر آوردن بنیادگرایان تندرو و سپس القاعده فراهم کرد.

آمریکا در این جنگ نزدیک به ۳ میلیارد دلار به نیروهای ضد کمونیستی کمک کرد که بزرگترین کمک به یک نیروی شورشی در سراسر تاریخ شمرده می شود.^{۴۰} پشتیبانی آمریکا از مجاهدین فراتر از کمک مالی بود. کارگزاران سیا، اطلاعات دقیق و گسترده ماهواره ای در زمینه تحرک نیروهای سرخ در اختیار جنبش مقاومت می گذاشتند و مجاهدین را با جنگ افزارهای پیشرفته و ابزارهای ارتباطی مجهز می ساختند و آموزش می دادند.^{۴۱}

آمریکا در دوران جنگ افغانستان از برنامه جذب بیش از ۳۰ هزار مسلمان جنگجو از سراسر جهان بویژه از کشورهای عربی برای جهاد در برابر دولت کمونیستی در کابل پشتیبانی می کرد. ایالات متحده از راه همکاری نزدیک با سازمان اطلاعات پاکستان، افغانهای پناهنده و داوطلبان عرب را در اردوگاههایی در پاکستان مسلح می کرد و آموزش می داد.^{۴۲} در شهرهای آمریکا مانند نیویورک، دیترویت، لوس آنجلس و بروکلین، دفترهایی برای جذب جوانان مسلمان و فرستادنشان به افغانستان برپا شده بود. عبدالله عزام، رهبر معنوی چریکهای «عرب-افغان» مرکز پناهندگان افغان (الکفاح) را در بروکلین برای گردآوری جنگجویان داوطلب و کمکهای مالی باز کرده بود.^{۴۳}

برنامه آموزش مجاهدین عرب، به هنگام زمامداری کارتر آغاز شد و در دوران ریگان سخت بالا گرفت. ریگان در فوریه ۱۹۸۶ خطاب به جنگجویان افغانی و غیر افغانی که آنان را «جنگجویان راه آزادی» می خواند گفت: «ای جنگجویان راه آزادی، شما تنها نیستید. آمریکا با کمکهای مادی و معنوی در کنار شماست. حق شما نه تنها جنگیدن و کشته شدن در راه آزادی است، بلکه جنگیدن و گرفتن آزادی نیز حق شماست».^{۴۴} در همان سال، دولت ریگان موشکهای

گرفتند. دوم اینکه جنگ افغانستان فرصت مناسبی برای آشنایی نیروهای تندرو با یکدیگر فراهم کرد. این جنگ به مجاهدین جوان عرب، ترک، پاکستانی، هندی و مسلمانانی از آسیای مرکزی و خاوری فرصتی بزرگ برای آشنایی داد. این جنگجویان که از کشورهای گوناگون بودند در جریان جنگ با یکدیگر همنشین می‌شدند. همین آشنایی و همنشینی زمینه را برای پیوندهای شبکه‌ای میان آنان پس از جنگ فراهم آورد. جنگ افغانستان به جنبش جهادی، دیدگاهها و آرمانهای جهانی داد. به سخن دیگر، تخم جهاد فراملی در دهه ۱۹۸۰ در خاک بار آور افغانستان کاشته شد. سوم اینکه دستاورد پیروزی بر ابرقدرت سرخ و سپس دست نشانده اش نجیب‌الله در سالهای ۱۹۸۹ و ۱۹۹۲ سبب نیرومندی و انگیزش نیروهای تندرو شد. آنها از آن پس دریافتند که زور و اسلام در کنار هم می‌تواند هر قدرتی را در هم بشکند.^{۴۱}

از دید فواز جرجیس، جنگ افغانستان از آن رو سبب دگرگونی اسلامگرایی شد که میان مکتب وهابی-سلفی و شاخه نظامی بین‌المللی اخوان المسلمین پیوندی استوار برقرار کرد. پیوند خوردن ایدئولوژی سلفی و اسلامگرایی خشونت‌آمیز مصری در سالهای جهاد افغانستان رخ داد و بن‌لادن گرای در دهه‌های بعد را پایه‌ریزی کرد. او می‌گوید: «جهاد جهانی، زاده پیوند... نیل مصر و بیابان عربستان بود»^{۴۲}

چگونگی سربر آوردن القاعده

هسته القاعده در جریان جنگ افغانستان پدید آمد. برعکس بن‌دار همگانی، مفهوم القاعده را که در آغاز از سوی پایه‌گذارانش «القاعده الصلیبه» (به معنای شالوده استوار) خوانده می‌شد، برای نخستین بار عبدالله عزام در ۱۹۸۷ مطرح کرد. او در این زمینه در نشریه «الجهاد» نوشت: «هر اصلی، نیاز به یک گروه پیشگام دارد که آنرا اجرا کند: گروهی که همزمان در حالی که بر جامعه تمرکز می‌کند، آماده اجرای وظایف سنگین و ایشار و فداکاری باشد. هیچ ایدئولوژی از یک گروه پیشگام که برای پیروزی آن آماده فدا کردن همه چیزش باشد، بی‌نیاز نیست. این گروه در راه پرخطر بی‌پایان زندگی برای رسیدن به هدف، پرچم به دست می‌گیرد؛ چون خدا مقرر کرده که باید چنین کاری انجام دهند. این

○ یکی از سیاستهای کلان ایالات متحده در دوران جنگ سرد، پشتیبانی از اسلام بعنوان یک راهبرد سیاسی بود که باورهای الحادی و اصول کمونیسم را بر نمی‌تافت. بر پایه این سیاست، دین اسلام به یک مکانیسم دفاعی کارساز در برابر کمونیسم در اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شد. بدین سان، در دوران جنگ سرد، بویژه پس از دهه ۱۹۶۰ برای جلوگیری از گسترش ناسیونالیسم سوسیالیستی تندرو، بویژه ناصر یسم، پیوندی میان سیاستهای آمریکا و اسلام سیاسی پدید آمد.

راه همنشینی با «عرب-افغانها» که بیشتر پیرو اندیشه‌های سلفی و وهابی بودند و همچنین نزدیکی با گروههای جهادی سازمان یافته مانند «جهاد» و «جماعت اسلامی مصر»، اسلامگرایان نظامی الجزایر، جماعت اسلامی پاکستان و «حرکه الانصار» کشمیر به تندروی کشیده شدند. از سوی دیگر، جنگ اثری چشمگیر بر تندرو شدن جنگجویان «عرب-افغان»، بویژه کسانی مانند اسامه بن لادن، الظواهری، ابو عبیده البنشیری، ابو حفص، سیف العدل... گذاشت که بعدها «جهاد جهانی» در برابر آمریکا را مطرح کردند.^{۳۹} اسپوزیتو، اشغال افغانستان از سوی نیروهای اتحاد جماهیر شوروی و جنگ ده ساله پس از آنرا مایه اصلی تبدیل شدن بن‌لادن به یک مبارز و مجاهد در راه خدا می‌داند.^{۴۰} این جنگ در واقع از سه راه بر تندرو شدن یا نظامی شدن جریان اسلامگرایی و همچنین چرخش آن از محلی گرای به جهانگرایی اثر گذاشت:

نخست اینکه اسلامگرایان جهادی در این جنگ تجربه‌ها و مهارت‌های نظامی ارزشمند به دست آوردند. آنان در زمینه جنگ‌های چریکی و کاربرد جنگ افزارهای گرم و مواد منفجره تجربه‌های بسیار اندوختند که بعدها آنرا در راههای تروریستی به کار

تاکتیکها با هم اختلاف داشتند؛ عزام بیشتر به جنگ متعارف باور داشت، در حالی که بن لادن هوادار کارهای تروریستی هم بود. عزام مخالف کشتار غیر نظامیان بویژه کودکان و زنان بود؛ مفهوم جهاد از دید او محدودتر و تدافعی تر بود. به سخن دقیقتر، او یک جهادی انضمام طلب بود و هدفش نبرد برای آزادی سرزمینهایی بود که بخشی از «دارالاسلام» به شمار می آید، ولی زیر حاکمیت غیر مسلمانان یا «دارالکفر» است.^{۴۸}

ولی بن لادن خواستار تبدیل شدن «مکتبه الخدمه» و القاعده به سازمانی بود که کارهای تروریستی را نیز در برنامه خود داشته باشد. از آنجا که بن لادن در نخستین ماههای پا گرفتن القاعده، برای توصیف مجاهدین مرتبط به خود واژه «ارتش اسلامی» را به کار می برد و هدف خود را احیای نظام خلافت از راه جهاد جهانی می دانست، می توان دریافت که دست کم در آغاز کار، در اندیشه او نیز جنگ متعارف پررنگ تر از تروریسم بوده است.^{۴۹}

از دید سازمانی، بن لادن رهبر القاعده شمرده می شود. پس از او مجلس شور اقرار دارد که همه دستورها و سیاستهای اصلی از آنجا می آید و طراحی عملیات در این بخش صورت می گیرد. از اعضای این مجلس می توان به ایمن الظواهری بعنوان عضو ارشد، ابویوب العراقی، ابو عبیده البنشیری، ابو حفص الخبیر،

○ آمریکا در آغاز با احتیاط و به گونه ای

پوشیده از اسلامگرایان تندرو پشتیبانی می کرد و از همین رو آنان را «اسلامگرا» (نه بنیادگرا) می خواند. در دهه ۱۹۶۰، پشتیبانی آمریکا از اسلامگرایان، بویژه اخوان المسلمین مصر، مایه پا گرفتن ائتلافی در برابر مسکو و جمال عبدالناصر شد. دولت آمریکا این سیاست را بیشتر با دست دولتهای عربستان و تاندازه ای پاکستان پیش می برد، ولی رهبری واقعی این جریان را تندروان وهابی و کهنه کار عربستان داشتند.

گروه قاعده استواری برای رسیدن به جامعه اسلامی مورد نظر تشکیل می دهد.^{۴۳} بدین سان، عزام را می توان پایه گذار و رهبر معنوی القاعده دانست. در واقع، القاعده از همان «مکتبه الخدمه» او برخاست.

برخی کسان نیز القاعده را «قاعده الجهاد» یا «بنیاد جنگ مقدس» می خوانند.^{۴۴} چارچوب گسترده آنچه را بعدها القاعده شد، عزام در ۱۹۸۷ و ۱۹۸۸ ریخت و در واقع منشور آنرا نوشت. عزام، القاعده را سازمانی می پنداشت که قرار است قدرت و توان مجاهدین عرب را به سرزمینهایی هدایت کند که در آنها مسلمانان زیر ستم و سرکوبند. به سخن دیگر، القاعده می بایست یک «نیروی واکنش سریع» اسلامی باشد که به تندی از همباوران دفاع کند.^{۴۵}

اما از دید رسمی، بن لادن در سالهای پایانی دهه ۱۹۸۰ و بویژه در ۱۹۸۸ با هدف گسترش دادن فعالیتها جهادی در سراسر جهان، سازمان القاعده را در افغانستان پایه گذاری کرد. گوناگونی در باره نخستین نشست القاعده می نویسد: «در اولین نشست جذب نیرو برای القاعده که در اردوگاه الفاروق تشکیل شد، ابویوب العراقی، دکتر فضل المصري، ابو عبیده البنشیری، محمد عاطف مصری، جمال احمد الفضل سودانی، ابوفرج الیمنی، ابومصعب السعودی، ایمن الظواهری و اسامه بن لادن حضور داشتند. آنها بر این نکته تأکید کردند که پس از خروج شوروی، آموزش جنگجویان باید ادامه پیدا کند تا برای رهایی مسلمانان تحت ستم در سراسر جهان به آنها کمک کنند.»^{۴۶} گروههای اسلامگرای جماعت و جهاد اسلامی مصر، حرکة المجاهدین کشمیر، جنبش اسلامی ازبکستان، گروه اسلامی مسلح الجزایر از برجسته ترین گروههای مرتبط با القاعده اند و در واقع القاعده مانند چتری همه آنها را پوشش می دهد.^{۴۷}

هر چه جنگ افغانستان به پایان خود نزدیک می شد، روابط عزام و بن لادن رو به تیرگی می رفت و سرانجام در ماههای پایانی ۱۹۸۸ اختلاف نظر بر سر پاره ای موضوعات بالا گرفت. عزام و بن لادن بر سر اصول و هدفهایی مانند پشتیبانی از مسلمانانی که برای داشتن باورهای مذهبی زیر ستم و سرکوبند (بویژه آنان که همچون مسلمانان فلسطین، کشمیر و چین درگیر مبارزات قومی و ملی هستند) همراهی بودند، ولی درباره

اطلاعات درباره‌ی ایدئولوژی القاعده در رسانه‌های گوناگون را برعهده دارد و کمیته مذهبی نیز به صدور فتوا و توجیه مذهبی کارهای القاعده می‌پردازد. این کمیته همچنین کار تبلیغ و ترویج الگوی القاعده از اسلام را به دست دارد. بسیاری از اعضای القاعده همان مجاهدان افغانی و غیرافغانی هستند که در جنگ افغانستان همکاری می‌کردند. برپایه‌ی برآورد منابع اطلاعاتی آگاه، ۱۰ تا ۱۱۰ هزار تن که در اردوگاه‌های القاعده در افغانستان از ۱۹۸۹ تا ۲۰۰۱ آموزش دیده‌اند به فراسوی مرزهای افغانستان فرستاده شده‌اند^{۵۱} و پس از بازگشت به میهن، جنگ‌افزارها را به سوی دولت‌های خود نشانه‌رفته‌اند. اینان که شبه‌نظامیان اسلامی هم خوانده می‌شوند، در عربستان، مصر، الجزایر، ازبکستان، روسیه، چین، فیلیپین، تاجیکستان و... یا به کمک جدایی‌خواهان مسلمان می‌شتافتند، یا با پیوستن به شبکه‌های اسلامگرای بومی، با دولت‌های خود به ستیز خشونت‌آمیز می‌پرداختند.^{۵۲}

از ۱۹۸۷، گروه‌های اسلامگرای تندرو، کسانی را به افغانستان می‌فرستادند تا پس از دیدن آموزش‌های نظامی به کشور خود برگردند و جهاد را پی بگیرند. این نکته در مورد مجاهدین حزب الله در کشمیر، جبهه‌ی آزادیبخش مورو در فیلیپین، فلسطینی‌ها و الجزایری‌ها درست است.^{۵۳} راهبرد بنیادی القاعده نیز پیگیری جنگ در کشورهای اسلامی با هدف سرنگون کردن دولت‌های غیر اسلامی و برپا کردن دولت اسلامی استوار بر شریعت و همچنین پشتیبانی از مسلمانان زیر سرکوب غیرمسلمانان در سراسر جهان، بویژه در فلسطین،

ابو ابراهیم العراقی، فضل المصري، ابوفرج الیمنی، ابوفضل المکی، شیخ سید المصري، ابو برهان عراقی اشاره کرد.^{۵۰} سپس چهار کمیته به نام‌های کمیته نظامی، کمیته مالی و کاری، کمیته رسانه‌ای و مردمی و کمیته مذهبی در کارند.

کمیته نظامی به جذب، آموزش، انتقال نیرو، عملیات نظامی، تاکتیک‌ها و... می‌پرداخت. زیرساختار نظامی القاعده همان اردوگاه‌های آموزشی مجاهدین عرب در جریان جنگ افغانستان بود. این کمیته کارهای اطلاعاتی و محرمانه را نیز به دست داشت و پنهانی با گروه‌های گوناگون اسلامگرا، بویژه در چین و کشمیر، در تماس بود. کتاب راهنمای آموزش نظامی القاعده، همان مجموعه ۷ هزار صفحه‌ای «دایرةالمعارف جهاد افغان» بود. این مجموعه دربرگیرنده مطالبی در زمینه تاکتیک‌های جنگی، اقدامات امنیتی و اطلاعاتی، مواد منفجره دست‌ساز، کمک‌های اولیه، نقشه‌شناسی، شناخت جنگ‌افزارها و شیوه‌های گوناگون آموزش است. این مجموعه در آغاز تنها به جنگ‌های چریکی بر ضد اتحاد جماهیر شوروی و درگیرها در کشمیر، چین و میندانائو اختصاص داشت، ولی با پافشاری اعضای مصری «مکتبه الخدمه» و پیروی بن لادن از آنان، شیوه‌های عملیات تروریستی و تکنیک‌ها و تاکتیک‌های گوناگون آن نیز در این مجموعه گنجانده شد. حتا بخشهایی از آن درباره‌ی حمله‌های شیمیایی و بیولوژیک است. این مجموعه در مدت ده سال به دست عناصر مصری و عربستانی القاعده گردآوری، تصحیح و ترجمه شده است.

کمیته مالی و کاری، منابع مالی را مدیریت می‌کند. چون اعضای القاعده از کشورهای گوناگون بودند، با بازرگانان مسلمان در آن کشورها، بویژه در کشورهای کرانه جنوبی خلیج فارس نیز تماس داشتند و از کمک‌های مالی آنها و همچنین مؤسسات خیریه اسلامی و مساجد بهره‌مند می‌شدند. این همکاریها و کمک‌ها چنان پنهانی صورت می‌گرفت که حتا دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی نیرومندی مانند سیا از آن آگاهی نداشتند. در قیاس با دیگر شبکه‌های تروریستی، القاعده پیچیده‌ترین، نیرومندترین و نرمش‌پذیرترین شبکه در یافت و انتقال پول را داشته است.

کمیته رسانه‌ای و مردمی کار انتشار اخبار و

○ قدرت گرفتن بن لادن و القاعده، در واقع و به گفته چامسکی «بهای پیروزی ایالات متحده بر اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان بود». جهاد مورد پشتیبانی آمریکای برابر اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان بود که زمینه را برای سربرآوردن بنیادگرایان تندرو و سپس القاعده فراهم کرد.

○ از دید فواز جرجیس، جنگ افغانستان از آن رو سبب دگرگونی اسلامگرایی شد که میان مکتب وهابی - سلفی و شاخه نظامی بین المللی اخوان المسلمین پیوندی استوار برقرار کرد. پیوند خوردن ایدئولوژی سلفی و اسلامگرایی خشونت آمیز مصری در سالهای جهاد افغانستان رخ داد و بن لادن گرایی در دهه های بعد را پایه ریزی کرد. او می گوید: «جهاد جهانی، زاده پیوند... نیل مصر و بیابان عربستان بود.»

نخستین بار از هنگام استقلال به پیروزی رسید. در سودان، با کودتای نظامی، يك دولت اسلامگرا به رهبری حسن الترابی، قدرت را به دست گرفت و... نظام کمونیستی رو به زوال بود و اسلام سیاسی در همه جا برتر به نظر می رسید. بن لادن نمی خواست ائتلافی که در سطح بین المللی پدید آمده است از میان برود و بر ادامه یافتن جهاد تأکید داشت. او نخست بر آن نبود که جهاد به سوی غرب و آمریکا کشیده شود، بلکه مانند بیشتر عرب - افغانها می گفت که نیروهای جهادی باید به خانه برگردند و با رژیمهای فاسد و غیر مذهبی خود یا با رژیمهای غیرمسلمان سرکوبگر مسلمانان جهاد کنند. القاعده هم به همین معنی بود: اساس و پایگاه پیشگامان جهاد بین المللی تازه.^{۵۸}

چنان که از نشانه ها برمی آید، بن لادن و نیز استاد معنوی او عزام نبرد با اشغالگران روس را سر آغاز جهاد با غرب بویژه ایالات متحده نمی دیده اند. در دهه ۱۹۸۰ و حتا در نخستین سالهای دهه ۱۹۹۰ جهادها چنین برنامه ای نداشتند و بویژه آمریکا در فهرست هدفهای آنها نبود. به سخن دیگر، در سه چهار سال نخست پس از پاگرفتن القاعده، همچنان «دشمن نزدیک» برای جهادها اهمیت داشت. چرخش از «دشمن نزدیک» به «دشمن دور» یا دگرگونی راهبردی در جریان جهادگرایی از هنگام پیش آمدن جنگ خلیج فارس و به رهبری القاعده

کشمیر و چین بود.^{۵۴} البته پس از جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۱، بیرون راندن غریبه ها، بویژه آمریکاییان از سرزمینهای اسلامی، و پیش از همه از عربستان مورد توجه قرار گرفت و اقدامات تروریستی بر ضد آمریکا برای رسیدن به این هدفها، برجستگی و اهمیت بیشتری یافت.

نشانه های حضور القاعده در عربستان، مصر، الجزایر، مراکش، ترکیه، اردن، تاجیکستان، ازبکستان، سوریه، چین، پاکستان، بنگلادش، مالزی، میانمار، اندونزی، فیلیپین، لبنان، عراق، کویت، بحرین، یمن، لیبی، تونس، داغستان، کشمیر، سومالی، سودان، کنیا، تانزانیا، آذربایجان، اریتره، اوگاندا، اتیوپی، بوسنی و کوزوو دیده شده است.^{۵۵} القاعده از هنگام پاگرفتن، رفته رفته با کمابیش ۳۰ گروه تروریست اسلامی رابطه برقرار کرده و مستقیم و غیر مستقیم آنها را برای حمله به هدفهای درونی و بیرونی یاری داده است. در میان این گروه ها می توان به جهاد و جماعت اسلامی مصر، جنبش جهاد اسلامی اریتره، اتحاد اسلامی سومالی، جنبش اسلامی ازبکستان و حرکه المجاهدین پاکستان اشاره کرد.^{۵۶}

ایدئولوژی القاعده دنباله همان اسلامگرایی مدرن است که از نخستین سالهای سده بیستم میلادی آغاز شد. از دهه ۱۹۷۰ نسل تازه ای از اسلامگرایان با عنوان «جهادی ها» سر بر آوردند که جهاد را جنگ مقدس برای گسترش اسلام و شکست کافران می دانستند؛ جهاد به معنای مبارزه در راه رهبری جهانی در پرتو اسلامگرایی و جنگ با قدرتمندانی که مانع تثبیت حاکمیت خدا بر زمین هستند.^{۵۷} آنها جهاد را يك تکلیف عینی یا شخصی می دانند (نه کفایی یا جمعی). هر دسته از جهادی ها البته برای خود اولویت ویژه ای داشتند؛ برای نمونه، در فلسطین با اسرائیل می جنگیدند، در چین با روسیه، در کشمیر با هند و...

از دید بسیاری از پژوهشگران، سالهای پایانی دهه ۱۹۸۰، نقطه چرخش اسلام سیاسی شمرده می شود. در فلسطین ساطه سازمان غیر مذهبی آزادیبخش فلسطین (ساف) از سوی گروه اسلامگرای حماس (که به دست شیخ احمد یاسین در سال ۱۹۸۸ برپا شده بود) در جریان انتفاضه به چالش کشیده شد. در آغاز دهه ۱۹۹۰ جبهه اسلامی الجزایر در انتخابات الجزایر، برای

نظریه پرداز جنبش جهادی بود. او يك عمر برای مبارزه با «دشمن نزدیک» و توطئه چینی بر ضد دولت غیر مذهبی مصر کوشید. از سالهای پایانی دهه ۱۹۶۰ تا نخستین سالهای دهه ۱۹۹۰، او به نبرد با فرمانروایان فاسد و دین شناس در کشورهای اسلامی برتری می داد و در اندیشه کشاندن مبارزه به سوی «دشمن دور» نبود. چنان که گفته شد، رفتن او به افغانستان هم با هدف تقویت و بازسازی جبهه جهادی خود برای پیگیری مبارزه با رژیم مصر صورت گرفت، نه برای بین المللی کردن جهاد.

برخی کسان، وابستگی مالی او به بن لادن را مایه دگرگونی شگرف جهان بینی او و گرایش از ناسیونالیسم مذهبی به جهاد بین المللی می دانند؛^{۶۱} اما باید گفت که ظواهری می دانسته با وجود وابستگی مالی، به خاطر اثر و نفوذ فکری خود بر بن لادن، می تواند او را به پذیرش باورهای خود وادارد. پس به نظر می رسد که عوامل دیگری در این زمینه اثر گذار بوده است. اعضای جهاد اسلامی مصر از نخستین سالهای دهه ۱۹۹۰ دریافتند که نمی توانند از پس ستیز با رژیم مصر بر آیند. این وضع برای دیگر گروههای جهادی هم پیش آمده بود. تا میانه دهه ۱۹۹۰، اسلامگرایان تندرو در مصر، الجزایر و بسیاری دیگر از کشورها، یا در رویارویی نظامی از رژیمهای هوادار غرب شکست خوردند یا در برپا کردن ساختارهای سیاسی و اقتصادی اسلامی ناکام ماندند و از این رو به القاعده گرایش پیدا کردند؛ بویژه که این گروهها، چنان که ظواهری می گوید، دریافتند بودند تا هنگامی که قدرتهای غربی و بویژه آمریکا از رژیمهای خودکامه در کشورهای اسلامی پشتیبانی می کنند، نمی توان بر آنها پیروز شد.

بن لادن و ایمن الظواهری پس از درک شکست ناپذیر بودن «دشمن نزدیک» به سبب پشتیبانی «دشمن دور» از آن، پیکان نبرد را به سوی «دشمن دور» یعنی دولتهای باختری و بویژه آمریکا گردانند. ظواهری اعضای جنبشهای بنیادگرا را به وارد کردن ضربه کاری و بیشترین تلفات به دشمن غربی تشویق می کرد، چون «غرب تنها این زبان را می فهمد. نبرد در راه برپایی دولت اسلامی، نبردی منطقه ای است و ائتلاف صلیبی به رهبری ایالات متحده نمی گذارد هیچ نیروی اسلامی در کشورهای مسلمان به قدرت برسد.»^{۶۲}

○ چنان که از نشانه ها بر می آید، بن لادن و نیز استاد معنوی او عزام نبرد با اشغالگران روس را سر آغاز جهاد با غرب بویژه ایالات متحده نمی دیده اند. در دهه ۱۹۸۰ و حتا در نخستین سالهای دهه ۱۹۹۰ جهادیهها چنین برنامه ای نداشتند و بویژه آمریکا در فهرست هدفهای آنها نبود. به سخن دیگر، در سه چهار سال نخست پس از پاگرفتن القاعده، همچنان «دشمن نزدیک» برای جهادیهها اهمیت داشت. چرخش از «دشمن نزدیک» به «دشمن دور» یا دگرگونی راهبردی در جریان جهادگرایی از هنگام پیش آمدن جنگ خلیج فارس و به رهبری القاعده رخ داد.

رخ داد.

پس القاعده نخست پشتیبانی از مبارزات چریکی و تروریستی با رژیمهای فاسد و غیر اسلامی در کشورهای اسلامی و همچنین رژیمهای غیر مسلمانی را که به مسلمانان زیر سلطه خود ستم می کردند، همچون يك راهبرد برگزید و بر پایه آن دست به يك رشته اقدامات نیز زد، ولی از نخستین سالهای دهه ۱۹۹۰ راهبرد خود را به سوی مبارزه تروریستی با غرب به رهبری آمریکا کشاند.^{۵۹}

علت چرخش نگاه جهادگرایان از درون به برون را باید در سایه همپیمانی ظواهری و بن لادن و آمیختن افکار یکی با منابع مالی دیگری جست. با بررسی باورها و رفتارهای این دو دگرگونی آن، می توان به ریشه های چرخش شگرفی که در جنبش جهادی در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ رخ داد، پی برد. خاطرات، یادداشتها و مصاحبه های جهادگرایان، پیوندهای این دو بعنوان نیروی سازنده القاعده و تصمیم راهبردی آنها برای جهاد جهانی با آمریکا را به خوبی نشان می دهد.^{۶۰}

ظواهری در واقع سرمایه فکری القاعده و

می آوردند و آنرا به پشتیبانی از گروههای تروریستی متهم می کردند.^{۶۶}

آمریکا نام سودان را در فهرست کشورهای پشتیبان تروریسم قرار داد و در پی فشارها و تحریمهای دولت آمریکا، شرکتهای نفتی آمریکا از سرمایه گذاری در سودان منع شدند. سرانجام دولت سودان به خواستههای بین المللی تن داد و عنبر بن لادن را خواست.^{۶۷}

بن لادن در پی درخواست دولت سودان، در ۱۹۹۶ آن کشور را به سوی افغانستان ترك كرد. جنبش طالبان به رهبری ملا محمد عمر تا همان سال کابل و بخشهای بزرگی از افغانستان را گرفته بودند و برای تصرف کامل افغانستان با ائتلاف شمال به رهبری احمد شاه مسعود می جنگیدند.

هر چند دیدگاه بن لادن در زمینه سیاسی با دیدگاه طالبان یکسان نبود (تا اندازه ای به این دلیل که طالبان وابسته به جنبشی بومی بودند و آگاهی اندکی از جهان داشتند، در حالی که بن لادن جهانگرد بود) ولی از دید مذهبی میان وهابیت (بن لادن) و باورهای فرقه دئوبندی (طالبان) همسانیهایی وجود داشت. هر دو، در زمینه مذهبی بنیادگرا بودند.

ملا عمر از اندیشه های بن لادن استقبال می کرد و کمکهای او به مجاهدان افغان در جنگ با نیروهای سرخ راراج می نهاد. اسامه در واقع بعنوان مهمان به افغانستان رفت و نماینده ای نزد ملا عمر فرستاد و اعلام کرد که از جنبش طالبان پشتیبانی می کند. طالبان نیز از حضور او و

○ القاعده نخست پشتیبانی از مبارزات چریکی و تروریستی بارژیمهای فاسد و غیراسلامی در کشورهای اسلامی و همچنین رژیمهای غیرمسلمانی را که به مسلمانان زیرسلطه خود ستم می کردند، همچون یک راهبرد برگزید و بر پایه آن دست به یک رشته اقدامات نیز زد، ولی از نخستین سالهای دهه ۱۹۹۰ راهبرد خود را به سوی مبارزه تروریستی با غرب به رهبری آمریکا کشاند.

او در زمینه چرخش به سوی «دشمن دور» یا غرب و اقدامات تروریستی بر ضد آن می گوید: «گونه ای آگاهی در جوانان اسلامی رو به افزایش است و آن اینکه راهکاری جز جهاد باقی نمانده است. این آگاهی بر ایند شکست همه روشهایی است که در پیش گرفته شده است. تجربه الجزایر تجربه ای کامل در این زمینه است و نشان می دهد که غرب نه تنها کافر بلکه منافق و دروغگو هم هست. جبهه رهایی بخش الجزایر به صندوقهای رأی رو کرد تا از آن راه به قدرت برسد، اما سلاح دولتهای غربی، آنها را از آسمان خیال به زمین کشید...»^{۶۳} تا واپسین سالهای دهه ۱۹۹۰، آمریکا از سوی بسیاری از افراط گرایان بعنوان «شر نخستین» دیده می شد.^{۶۴}

القاعده پس از جنگ افغانستان

چنان که گفتیم، پس از جنگ، بسیاری از عرب - افغانها به میهن خود بازگشتند ولی شماری از آنان زیر پرچم القاعده در افغانستان ماندند. بن لادن پس از پایان جنگ با حفظ پیوندهای خود با سازمان القاعده به عربستان بازگشت. پس از بالا گرفتن اختلافها میان او و دولت عربستان، بویژه بر سر حضور نیروهای آمریکایی در عربستان در جریان بحران کویت و بی توجهی دولت به او، از عربستان به سودان رفت.

او در سودان سرمایه گذارهای کلان در زمینه کشاورزی، صنعتی و ساختمانی کرد. از ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ بیشتر اعضای القاعده، بویژه جنگجویان کارآموز آن که هزار تا هزار و پانصد تن بودند به سودان رفتند. البته بن لادن هنوز پاره ای از ساختارهای القاعده در پیشاور و اردوگاههای آموزشی افغانستان را نگهداشته بود.^{۶۵} او به کمک دولت سودان، اردوگاههای آموزشی تازه ای برای آموزش اسلامگرایان تندرو ساخت و بدین سان، سودان بعنوان پایگاه آموزشی القاعده جانشین افغانستان شد. تا میانه ۱۹۹۴ دست کم ۵ هزار تن در پروژه های کشاورزی و صنعتی بن لادن در سودان کار می کردند، آموزشهای نظامی می دیدند و سپس برای حملات تروریستی و خرابکاری به مصر، لیبی، تونس، الجزایر، مراکش و کشورهای آفریقای خاوری فرستاده می شدند. این دولتها نیز سخت به دولت سودان فشار

القاعده استقبال کردند. ۶۸

طالبان سخت از بن لادن پشتیبانی می کردند؛ حتا زیر آتش موشکهای کروز آمریکایی که پس از انفجارهای تروریستی در سفارتخانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیای به سوی پایگاههای بن لادن در افغانستان شلیک می شد اعلام کردند به هیچ رو از پشتیبانی او دست نخواهند کشید. دولت طالبان پس از رویدادهای تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ هم بن لادن را تحویل نداد و بر اثر حمله نظامی ایالات متحده در همان سال سرنگون شد. در جریان این حمله زیرساختارهای القاعده نیز یکسره از میان رفت و اعضای آن پراکنده شدند.

بهره سخن:

جنگ افغانستان اثری ژرف بر تندرو شدن جریان اسلامگرایی سیاسی داشت و این فضا زمینه مناسبی برای پاگرفتن سازمان القاعده فراهم آورد. بی گمان اگر چنین شرایطی وجود نمی داشت، القاعده نیز بیدید نمی آمد. ایدئولوژی و هدفهای القاعده را بی شناخت ماهیت بین المللی جنگ افغانستان نمی توان دریافت. پیش از این جنگ، اسلامگرایان به گونه بومی با رژیمهای غیر مذهبی در کشورشان در ستیز بودند، ولی در جریان این جنگ از پوشش بومی درآمدند و در سطح بین المللی به کمک مسلمانان در دیگر کشورها آنها را برابر دشمن بیگانه شتافتند. در جریان همین جنگ بود که برخی از رهبران «عرب-افغان» اندیشه بین المللی کردن جهاد را مطرح و پیگیری کردند. سرشت چندملیتی این جنگ سرانجام سبب پاگرفتن سازمانی با عنوان القاعده شد تا بنیادی باشد برای کمک رسانی به همه اسلامگرایان از ملیتهای گوناگون در برابر فرمانروایان سرکوبگر و فاسد. با توجه به پشتیبانی آمریکا، عربستان و پاکستان از مجاهدان افغان و عرب، بی گمان این دولتها نیز در سربر آوردن القاعده و تندرو شدن اسلامگرایان نقش برجسته داشته اند؛ گرچه این پدیده‌ها پس از چندی برای خود آنها و بویژه برای آمریکا و عربستان دشواریهای بسیار به بار آورد.

منابع:

۱. جان اسپوزیتو، جنگ نامقدس ترور به نام اسلام، ترجمه ماری هجران (تهران: مرکز مطالعات فرهنگی-بین المللی،

۱۳۸۴)، صص ۴۰ و ۴۱.

2. Uriya Shavit, "Al- Qaeda s Saudi Origins", *Middle East Quarterly*, Vol. 13, No. 4, Fall, 2006, p.6.
3. Jason Burke, *Al- Qaeda: The True Story of Radical Islam*, (London: I.B. Tauris, 2004) p. 60.
4. Fawaz Gerges, *The Far Enemy: Why Jihad went Global?*, (Britain: Cambridge University Press, 2005) p. 69.
5. Rohan Gunaratna, *Inside Al-Qaeda: Global Network of Terror*, (New York: Colombia University Press, 2002) p. 21.
6. Gerges, *op. cit.*, p. 68.
۷. میثائیل پولی و خالد دوران، بن لادن کیست؟، ترجمه مهشید میر معزی، تهران: نشر روزنه، ۱۳۸۰، صص ۴۳ و ۴۴.
8. Gerges, *op. cit.*, pp. 80, 81.
9. *Ibid.*, pp. 82, 83.
۱۰. عماد نداف، اسامه بن لادن؛ يك نفر از يك ميليارد، تهران: نشر عابد، ۱۳۸۱، ص ۵۰.
11. Laqueur, Walter, *Voices of Terror*, (New York: Reed Press, 2004) p. 422.
12. Gunaratna, *op. cit.*, p.4.
13. *Ibid.*, p. 21.
14. Laqueur, *op. cit.*, p. 422.
15. David Cook, *Understanding Jihad*, (University of California Press, 2005) p. 129.

○ بن لادن و ایمن الظواهری پس از درک شکست ناپذیر بودن «دشمن نزدیک» به سبب پشتیبانی «دشمن دور» از آن، پیکان نبرد را به سوی «دشمن دور» یعنی دولتهای باختری و بویژه آمریکا گرداندند. ظواهری اعضای جنبشهای بنیادگرا را به وارد کردن ضربه کاری و بیشترین تلفات به دشمن غربی تشویق می کرد، چون «غرب تنها این زبان را می فهمد. نبرد در راه برپایی دولت اسلامی، نبردی منطقه‌ای است و ائتلاف صلیبی به رهبری ایالات متحده نمی گذارد هیچ نیروی اسلامی در کشورهای مسلمان به قدرت برسد.»

- icy, (Washington D.C. Brookings Institution Press, 2001) p. 46.
42. Gerges, **op. cit.**, p. 87.
43. Gunaratna, **op. cit.**, p.3 quoted from Abdullah Az-zam, "Al-Qaidah al - Sulbah", **Al- Jihad**, 41 April, 1988, p. 46.
44. Burke, **op. cit.**, p. 232.
45. Gunaratna, **op. cit.**, p. 21.
46. **Ibid.**, p. 56.
۴۷. خسروی، پیشین، صص ۹۷-۹۲.
48. Gunaratna, **op. cit.**, p. 22.
49. **Ibid.**
50. **Ibid.**, p. 57.
51. **Ibid.**, p. 5.
۵۲. ژیلبر آشکار، جدال دو توحش: ۱۱ سپتامبر و ایجاد بی نظمی نوین جهانی، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۴، ص ۳۸.
۵۳. البویه روا، افغانستان: از جهاد تا جنگهای داخلی، ترجمه علی عالمی کرمانی، تهران: محمد ابراهیم شریعتی افغانستانی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۴.
45. Christopher M. Blanchard, "Al- Qaeda: Statement and Evolving Ideology", Congressional Research Service Report for Congress updated, 26 January, 2006 (<http://www.fas.org/sgp/crs/Terror/R132759.pdf>) p. 14.
۵۵. خسروی، پیشین، ص ۸۵.
56. Gunaratna, **op. cit.**, p.6.
۵۷. پولی و دوران، پیشین، صص ۴۲-۴۱.
58. Burke, **op. cit.**, pp. 84, 85.
59. Gunaratna, **op. cit.**, p. 89.
60. Gerges, **op. cit.**, p. 119.
61. **Ibid.**, p. 121.
62. Laqueur, **op. cit.**, p. 426, quoted from Ayman al-Zawahiri, **Knights Under the Prophets' Banner**, [in Arabic] (Serialized by Asharq al - Awsat, 12 December, 2001).
63. **Ibid.**, p. 432.
64. Burke, **op. cit.**, p. 235.
65. Gunaratna, **op. cit.**, pp. 30, 31.
66. Sir Sam Falle, "The Musadiq Era in Iran 1951-1953", in **Lesch**, **op. cit.**, p. 85.
67. Burke, **op. cit.**, p. 165.
۶۸. نداف، پیشین، ص ۱۱۴.
16. **Ibid.**, p. 129, quoted from Abdallah Azzam, "Martyrs: The Building Blocks of Nation", at www.azzam.com (30 November, 2001).
17. **Ibid.**
18. Gunaratna, **op. cit.**, pp. 24, 25.
19. Burke, **op. cit.**, pp. 47, 55.
۲۰. کامبیز خسروی، اسامه بن محمد بن لادن، تهران: نشر سیمین دخت، ۱۳۸۱، صص ۸۸-۸۶.
21. Burke, **op. cit.**, p. 80.
22. Gunaratna, **op. cit.**, p. 21.
23. Gerges, **op. cit.**, p. 88.
۲۴. پولی و دوران، پیشین، ص ۵۵.
۲۵. همان، ص ۱۲.
۲۶. محمد ظاهر عظیمی، افغانستان: هجوم اتحاد شوروی و سیاستهای غرب، مشهد: محقق، ۱۳۸۲، ص ۱۰۳.
27. Bernard Lewis, "Communism and Islam", **International Affairs**, Vol. 30, No.1 January, 1954, p.2.
28. Gerges, **op. cit.**, p. 72.
29. Mahmood Monshipouri, "The Paradoxes of U.S. Policy in the Middle East", **Middle East Policy**, Vol. 4, No. 3 September, 2002, p. 72, quoted from Noam Chomsky, "United States, Global Bully: Terrorism, Weapon of the Powerless", (<http://www.christusrex.org/www1/icons/chomski3.html>).
30. Stephen Zunes, **Tinderbox: U.S. Middle East Policy and the Roots of Terrorism**, (London: Zed books, 2003) p. 175.
31. Marvin Weinbaum, "The United States and Afghanistan: from Marginality to Global Concern", in David Lesch, **The Middle East and the United States; A Historical and Political Reassessment**, (Colorado: West View Press, 2003) p. 449.
32. Zunes, **op. cit.**, p. 176.
۳۳. پولی و دوران، پیشین، صص ۱۲۵ و ۱۲۶.
۳۴. جرج لنجافسکی، رؤسای جمهور آمریکا و خاورمیانه: از ترومن تاریگان، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳، ص ۳۴۴.
۳۵. عظیمی، پیشین، ص ۳۹.
۳۶. پولی و دوران، پیشین، ص ۱۲۶.
۳۷. همان، صص ۴۶ و ۴۷.
۳۸. خسروی، پیشین، ص ۲۱.
39. Gerges, **op. cit.**, p. 84.
۴۰. اسپوزیتو، پیشین، ص ۵.
41. Paul R. Pillar, **Terrorism and U.S. Foreign Pol-**